

اوست نزدیک است

ناهد طیبی

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم

* او دور نیست، نزدیک است

از کودکی صدایی آشنا در گوش ما می پیچید و همواره در انتظار شنیدن دوباره بودیم. صدایی نه چندان دور و حتی بسیار نزدیک. در نوجوانی فرصتی یافتیم که بیش از پیش با این صدای دلپذیر آشنا شویم اما هنوز نمی دانستیم او کیست و از کجاست. بلوغ، جشنی بود که در آن افتخار شنیدن کلامش و پاسخ دادن به ندایش را برای ما فراهم ساخت. اینک، در جوانی و با نشاط ترین قسمت عمر و سبزترین دوره زندگی حق داریم که از خود او بپرسیم او کجاست و فاصله اش با ما چقدر است؟ او خود، این پرسش ما را بی واسطه پاسخ می گوید و نزدیک بودن خود را در چهار مرحله متوالی ذکر می کند:

* من نزدیکم:

«و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الذاع اذا دعان فلیست حیوالی ولیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون» (۱). و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، من نزدیکم و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم، پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند. گفتیم بی واسطه پرسش را پاسخ می دهد زیرا فرمود «اذا سألک عبادی عنی فقل انی قریب» یعنی هرگاه بندگانم از تو می پرسند در مورد من بگو او نزدیک است بلکه فرمود «اذا سألک عبادی عنی فانی قریب» یعنی هرگاه بندگانم از تو درباره من می پرسند، من نزدیکم و این همان حذف واسطه است. (۲) دیگر اینکه واژه قریب را می آورد که دلالت بر دوام و ثبوت دارد و این معنای آن است که خدا دائما و همواره به بندگان نزدیک است و حتی لحظه ای فاصله بین بندگان و خدا نیست. آنچه اهمیت دارد، خواندن اوست. می فرماید: "اذا سألک" و سؤال، درخواستی است که زبان در آن دخالت ندارد. در آیه ای دیگر می خوانیم:

«و آتاکم من کلّ ما سألتهموه و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار» (۳). و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید نمی توانید آن را به شماره در آورید. قطعا انسان ستم پیشه ناسپاس است.

مفسران می نویسند که سؤال حقیقی که با زبان فطرت باشد همیشه با اجابت قرین است و تخلف در آن راه ندارد و دعاهایی که به اجابت نمی رسد فاقد دو مساله مهم است:

الف: خواست حقیقی در آن نیست. یعنی دعا کننده اشتباه‌ها امری را در خواست می کند که اگر از حقیقت آن آگاهی داشت، هرگز آن دعا را نمی کرد.

ب: خواست حقیقی است. اما حقیقتاً از خدا نیست و به اسباب و امور دیگر امید و تکیه دارد. (۴)



بنابراین دعای هر دو گروه پیشگفته به اجابت نخواهد رسید چرا که گرچه با زبان، دعای خالصانه کنند اما در دل آنها چنین خلوصی وجود ندارد. خداوند حکیم است و پاسخ به درخواست بندگان خود را براساس حکمت خویش می دهد که مصلحت آنان را در بردارد. (۵) چیزی در عالم غیر از حکمت خدا وجود ندارد. اینجا است که امام معصوم در دعا می فرماید: یا من لا تبدل حکمته الوسایل؛ ای کسی که تو سئل های بندگان موجب تبدیل حکمت او نمی شود. سیر برنامه الهی و حکمت که هرگز با توسل تغییر نمی یابد و دعاها شرایط اجابت را فراهم می کنند پس فاصله نیست چرا که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «عبدالله کأنک تراه فان لم تکن تراه فأنه یراک» (۶) خدا را به گونه ای عبادت کن که گویی او را می بینی پس اگر تو او را نبینی او تو را می بیند.

مرحوم فیض "ره" در تفسیر صافی پس از نقل این روایت می نویسد:

"اگر گفته شود که چگونه چیزی نسبت به دیگری نزدیک است و دیگر از آن دور، می گوئیم مثل این است که تو محبوبی داشته باشی و او در نزد تو باشد اما تو نایبنا باشی و متوجه حضور او نشوی در این صورت او به تو نزدیک است و تو از وی دور هستی. (۷) در تفسیر شبر هم آمده است که "اُنّی قریب" به معنای این است که خدا به حالات مردم داناست و دعای آنان را می شنود، و همان گونه که فردی کلام کسی که همراه و قرین اوست، می شنود. (۸) اکنون که دانستیم خدا "قریب" است و دور نیست، باید به این باور نیز برسیم و با تمام وجود بپذیریم که رحمت او نیز نزدیک است چرا که «ان رحمه الله قریب من المحسنین» (۹) و البته این رحمت را آن گاه به سوی خود جذب خواهیم کرد که از محسنین باشیم.

و نصرت الهی نیز گاه با فتح و گاه بدون فتح به ما نزدیک است، «نصر من الله و فتح قریب» (۱۰) و «ان نصر الله قریب» (۱۱) و چون ناصر و فاتح حقیقی (که خداوند باشد) به ما نزدیکتر و قریب است، پس نصر و فتح او نیز با مومنان فاصله ای ندارد و نزدیک است همان گونه که عذاب و اجل و قیامت "قریب" هستند.

* من نزدیک تر از دیگران به تو :

اگر چه واژه قریب به معنای نزدیک است. اما او نزدیک تر از "قریب" است. در آیه ای دیگر این نزدیک تر بودن بسیار زیباتر ترسیم می شود، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

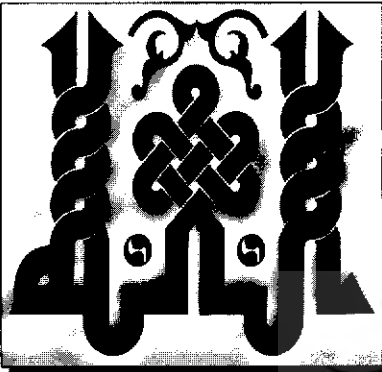
«فلولا اذا بلغت الحلقوم، وانتم حينئذ تنظرون. ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون» (۱۲) پس چرا آنگاه که (جان) به گلو می رسد و در آن هنگام شما نظاره گرهستید و ما به آن (محتضر) از شما نزدیکتریم ولی نمی بینید (پس چرا اگر شمایی جزا می مانید و راست می گوئید: روح او را بر نمی گردانید).

این آیه شریفه خطاب به کسانی که خداوند را تکذیب می کنند می فرماید که اگر شما در انکار قرآن و نفی نبوت راه درستی را انتخاب کرده اید و معتقد هستید که مرگ انسان ها به تقدیر خداوند متعال نیست، پس چرا جان فردی که در حال مرگ است و شما در کنار او ایستاده و ناظر هستید نمی توانید باز گردانید او را زنده کنید. علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان "ره" در مورد این آیه شریفه می فرماید: «کلمه "لولا" تحریک را می رساند؛ تحریک به کاری که شنونده از عهده آن نمی تواند برآید تا به این وسیله او را وادار به تسلیم در برابر ادعای خود کند و معنای «وانتم حينئذ تنظرون» این است که شما او را تماشا می کنید که از دست شما می رود و در مقابل شما می میرد و هیچ کاری نمی توانید انجام دهید. «و نحن اقرب اليه منكم» یعنی شما او را تماشا می کنید در حالی که ما از شما به وی نزدیک تر هستیم. زیرا ما به سراسر وجود او احاطه داریم و فرشتگان ما که مامور قبض روح او پند نیز از شما به او نزدیک تر هستند. اما شما نه ما را می بینید و نه فرستادگان ما را.» (۱۳) مرحوم فیض کاشانی می نویسد این آیه خطاب به کسانی است که در اطراف محتضر (بیمار در حال مرگ) قرار دارند. اگر چه آیات پیشین در مورد منکران خدا و قیامت است اما این افرادی که در کنار محتضر می ایستند می توانند نزدیکان او باشند و یا پزشکان و پرستاران که نزد بستر بیمار و محتضر ایستاده و خود را به او بسیار نزدیک می بینند. خداوند متعال در آیه می فرماید ما، یعنی من و فرشتگانم - از شما به محتضر نزدیک تر هستیم. در تفسیر نمونه می خوانیم که "منظور از این آیه نزدیک بودن خداوند به شخص محتضر است نه تنها در این موقع بلکه در همه حال خداوند از همه کس به ما نزدیک تر است. حتی او نزدیک تر از ما به ما است هر چند ما بر اثر ناآگاهی از او دور هستیم ولی ظهور و بروز این معنی در لحظه جان کندن از هر موقع واضح تر است. (۱۴) گفتیم که خداوند به بیمار و محتضر نزدیک تر از اطرافیان اوست. حال سؤال این است که اگر آن محتضر کافر و یا منافق باشد آیا باز هم خدا به او نزدیک است و این نزدیک بودن برای او چه اثری دارد؟

در قرآن کریم احاطه خداوند بر همه اشیاء اعم از جاندار و بی جان مطرح شده است. «و هو بکل شی محیط» (۱۵) و کافران و منافقان نیز مورد احاطه الهی هستند که فرمود: «والله محیط بالکافرین» (۱۶) اما مفسران در این مورد می نویسند:

.....» در این جا که سخن از احاطه خدا بر کافران است، مراد احاطه خاص قهری است. همان گونه که خداوند سبحان دو گونه معیت و همراهی دارد: یکی معیت مطلق که شامل انسان و غیر انسان می شود «هو معکم این ما کنتم» (۱۷) و دیگری معیت خاص که با مومنان و اهل تقوا است «ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون» (۱۸) و «ان الله معنا» (۱۹). دو گونه احاطه هم دارد. خدا بر کافری که در گرداب گناه اسیر است (احاطت به خطیثه) (۲۰) احاطه قهری دارد. (۲۱)

نزدیک بودن خداوند متعال به کافران، افزون بر این که احاطه و قدرت عظیم الهی را اثبات می کند،



درک و فهم آن می تواند عاملی جهت دوری از گناه باشد. خداوند از اسرار آنها آگاه است و وسوسه های آنها را می داند و هیچ حرکت و فکر و عملی از او مخفی نخواهد ماند. بنابراین کافران یا گناه انجام داده و عذاب الهی را که آن نیز قریب است به سوی خود می کشانند و یا با درک سلطه و احاطه خداوند متعال به انسانیت خویش بازگشته و دست از گناه برمی دارند. همان گونه

که نزدیک بودن خدا به بندگان نیک موجب بارش رحمت الهی بر سرزمین وجود آنان است، کافران نیز در سایه همین "معیت" موجبات عذاب الیم را برای خویش فراهم می سازند.

* من نزدیک تر از رگ گردن به تو :

اکنون که دانستیم او نه تنها نزدیک "قریب" است بلکه نزدیک تر از آنان است که در کنار بستر بیمار و یا محضر ایستاده اند و از خویشان، پزشکان و پرستاران نسبت به بیمار نزدیک تر است؛ او را بیش از پیش می توانیم درک کنیم اما این آخرین درجه قرب خدا نیست. در آیه ای دیگر، او، خود را حتی از رگ گردن به ما نزدیک تر می داند و می فرماید:

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد» (۲۲) و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ (او) به او نزدیک تریم. مفسران معتقدند که جمله «نحن اقرب....» «دلالت بر ثبوت و دوام و استمرار دارد و معنای آن این است که ما انسان را خلق کرده ایم و تا هستی بر پا است از خاطرات قلبی او آگاه هستیم و همواره از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم.»

در مورد کلمه "ورید" چند معنا ذکر شده است:

الف: رگی که از قلب به تمامی بدن منتشر می شود و خون در آن جریان دارد. (رگ قلب)

ب: رگ گردن و حلق (شاهرگ)

ج: تمامی رگ هایی که در بدن انسان است.

در هر حال می خواهد بفهمد ما از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم، چگونه آنچه در دل او خطور می کند و وسوسه هایی (افکار زشت) که در قلب او می گذرد از ما پوشیده است؟! علامه طباطبایی می فرماید: «که این تشبیه و تعبیر در آیه شریفه می خواهد مقصود را با عبارتی ساده و قابل فهم برای همه کس بیان کند و مسأله نزدیک بودن خدا به انسان مهمتر از این عبارات است». «خداوند متعال نفس انسان را آفرید و آثاری برای آن قرار داد، پس خدای منان بین نفس آدمی و خود نفس و بین نفس آدمی و آثار و افعالش واسطه است و از هر جهتی که فرض شود از خود انسان به انسان نزدیک تر است و چون تصور و فهم این معنا برای بیشتر مردم میسر نبود، خداوند آن را با این تعبیر که از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم قابل درک و فهم عموم نموده است». (۲۳)

«در باره رابطه ابتدای آیه که «و لقد خلقنا....» است و انتهای آن یعنی «نحن اقرب الیه....» گفته شده که ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او (مخلوق) بی خبر بماند، آن هم خلقتی که دائم و مستقر است زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می رسد». (۲۴) فهم این آیات توسط ائمه علیهم السلام به زیباترین صورت است و آنها نیز در تفهیم بهترین یاریگرهای ما هستند. امام کاظم علیه السلام در پاسخ به ابوحنیفه که می گفت: چرا مردمی را که در هنگام نماز خواندن از مقابل تو می گذشتند نهی نکردی؟ " فرمود: «ان الذی کنت اصلي له كان اقرب الي منهم، يقول الله عز وجل ونحن اقرب الیه من حبل الوريد». (۲۵) همانا کسی که من برای او نماز می خواندم از آنها (عبود کنندگان) به من نزدیک تر بود، خداوند متعال می فرماید: و ما به انسان از رگ قلب او نزدیک تر هستیم.

شاید بتوان آیه شریفه را چنین ترسیم نمود که مرگ و حیات آدمی به لحاظ مسایل جسمانی و مادی و ظاهری در گرو این است که رسالت خون رسانی به تمام بدن را بر عهده دارد و در صورتی که این رگ بریده شود و جریان خون قطع شود، مرگ انسان حتمی خواهد بود. این که خداوند می فرماید: من از این شاهرگ به شما نزدیک تر هستم، به این معنا است که چون انسان وجود این شاهرگ را موثرترین پدیده زندگی خود می داند، خدا از این شاهرگ موثر و نزدیک تر است به او یعنی سرنوشت ساز در زندگی و تعیین کننده مرگ و حیات که مهمترین قسمت های زندگی جسمانی شما است من هستم و حتی از آن هم مهمتر، روح و جسم، دنیا و آخرت و هستی شما در دستان من است از آنجا که مالک حقیقی اوست، پس همه تصرف ها به اراده و قدرت اوست.

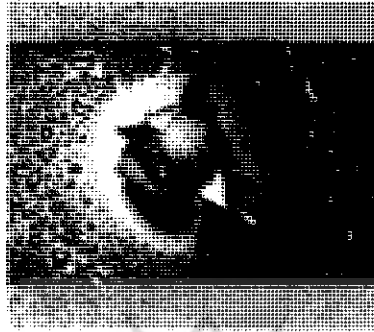
* من، بین تو و قلبیت :

اینک خدا را هم نزدیک می بینم و هم نزدیک تر از ایستادگان در کنار بستر محتضر و بیمار و حتی از آن نزدیک تر یعنی از رگ گردن (یا قلب) که حیاتی ترین قسمت وجود هر فرد است، اما او می تواند نزدیک تر به ما از نزدیک تر از رگ گردن باشد. اینجاست که باید سعه صدر داشته باشیم و قدرت فهم و هاضمه جان خویش را بالاتر از این که هست ببریم. مگر نه که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم»: بگو: "بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام

کرده است بخوانم و مگر نه که " تعال " از " علو " است و به معنای بالا آمدن، پس تازمانی که علو روحی نیافته ایم فهم سخنان رسول خدا ﷺ برای ما میسر نخواهد بود. بنابراین اگر قدرت درک خویش را افزایش دادیم می فهمیم که خداوند متعال بالاترین درجه قرب را چه زیبا بیان می فرماید که: «... واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه اليه تحشرون...» (۲۶) و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد و همه نزد او محشور خواهید شد.

دست بر دامن معشوق زدم دوش به فوآب دست من بر دل من بود چه بیدار شدم

قلب آدمی روح و عقل طباطبایی "ره": قلب در قوه ای که انسان توسط آن می شود؛ چیزی که به وسیله خود را آشکار می سازد خوف و رجاء، اندوه و درونی و امثال آن را به



«برخی گفته اند منظور از است (۲۷) اما از نظر علامه قرآن کریم بیشتر در معنای درک می کند استعمال آن احکام عواطف باطنی، مثلا انسان حب و بغض، شادی، آرزو و اضطراب

وسیله قلب از خود بروزمی دهد». (۲۸) اما در مورد آیه «واعلموا ان الله يحول...» چند معنا گفته شده است:

- ۱- اشاره به شدت نزدیکی خداوند به بندگان است آنچنان که گویی در درون جان او و میان او و خودش قرار گرفته است همان گونه که در قرآن می فرماید: «ونحن اقرب اليه من حبل الوريد»
- ۲- اشاره به این است که گردش دل ها و افکار به دست خداست چنان که در دعا می خوانیم «یا مقرب القلوب والابصار» که این نظر در تفسیر قمی آمده است.
- ۳- منظور این است که اگر لطف خدا نبود هرگز انسان به حقانیت حق و بطلان باطل، پی نمی برد و فهم به دست خدا است.
- ۴- مردم باید تا فرصت دارند در انجام طاعات و کار نیک تلاش کنند زیرا خداوند میان انسان و قلبش به وسیله مرگ حائل ایجاد می کند.

مفسران پس از ذکر این موارد یک جمع بندی ارائه داده و می نویسند:

" خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین اینکه بسا موجودات این جهان یکی نیست از آنها هم جدا و بیگانه نمی باشد. مرگ و حیات، علم و قدرت، آرامش و امنیت، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست. (۲۹)

در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که: «خداوند بین مومن و گناه او که وی را مستحق آتش کرده است حائل می شود و نمی گذارد که او را به سوی آتش بکشاند و بین کافر و طاعات وی حائل می شود و نمی گذارد که با اطاعت ایمان خود را کامل کند و بدانید که ملاک هر عملی به

خاتمه آن است» (۳۰). از آنجا که خداوند متعال آفریننده این انسان و پدید آورنده اجزای وجود اوست، بر همه ابعاد وجودی او احاطه دارد و حقیقتاً مالک همه آنها است و هرگونه بخواهد در آنها تصرف می کند بنابراین خداوند میان انسان و چشم و گوش او و میان انسان و جانش حائل است و در آنها تصرف می کند. به یقین روایاتی که در رابطه با قلب انسان و دستان خدا سخن می گویند، اشاره به همین نکته ظریف دارند.

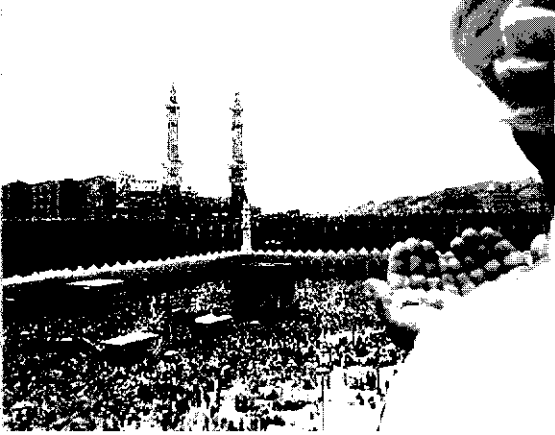
امام علیه السلام می فرماید: «قلب المؤمن بین السبع الرحمن»؛ قلب مومن در میان دو انگشت (شصت و اشاره) خداوند است. البته این روایت برای تقریب به ذهن است و منظور از دست، قدرت و هنرمندی خداوند است و چون همواره کارهای ظریف و دقیق با این دو انگشت صورت می گیرد و هنر آفرینی ها نیز حاصل حرکت هنرمندانه دو انگشت فوق است، امام معصوم علیه السلام با استفاده از این استعاره لطیف و ظریف، هم میزان قدرت و احاطه الهی و ظرافت او در خلقت را بیان می دارد و هم طافت خاص قلب انسان که انعطاف پذیری و تقلب و دگرگونی از ویژگی های خاص آن است. پس اگر خداوند مالک قلب ها است و در آن تصرف می کند مسلماً تاثیر در جان و روح دیگران و تسلط بر قلب هایشان نیز به دست خداوند صورت می پذیرد.



علامه طباطبائی این حائل بودن را حکیمانه ترسیم می کند که: «پس خدای سبحان میانه آدمی و قلب او حائل است و انسان هرچه را که دارد و به هر چیز که به نحوی اتصال و ارتباط دارد، خداوند به آن چیز نزدیک تر و مربوط تر است، همچنان که فرمود: «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد»... پس خدای تعالی از آنجا که مالک حقیقی تمامی موجودات و از آن جمله خود انسان است، پس از خود انسان به انسان و استعدادها و قوایی که انسان مالک آنهاست، نزدیک تر است. چون هرچه را که آدمی دارد خداوند به او تملیک کرده است، پس او میانه وی و مایملک او حائل و رابطه است. (۳۱) تعبیر «و انه الیه تحشرون» که در پایان آیه آمده است اشاره به این نکته دارد که "حشر" همه به سوی اوست و در جریان حشر که حقایق اشیاء آشکارا می شود و پرده ها کنار می روند و در واقع «یوم تبلی السرائر» است و درون و باطن هر چیز و حقیقت آن ظاهر می شود، این مالکیت حقیقی خدا نیز برای شما نمایان می شود. به عبارت دیگر این مالکیت همیشه بوده و هست و خواهد بود اما درک و باور آن در جریان حشر " و روز محشر " خواهد بود.

مفسران این آیه شریفه را از جامع ترین و لطیف ترین آیات الهی می دانند و معنایی وسیع تر از آنچه گفته شده است و ما در اول این بخش آوردیم، برای آنان ذکر می کنند.

نکته ای در مورد کلمه "اعلموا" وجود دارد که بسیار ظریف و دقیق است. اگرچه ظاهر این کلمه از "علم" مشتق شده است و ترجمه فارسی آن "بدانید" است، اما از آنجا که طبق روایات بسیاری "علم، نوری است که بر قلب تابیده می شود" نه تصاویر، الفاظ و اصواتی که در گوش و چشم وارد



می‌شود؛ مفهوم اعلموا بسیار وسیع تر از بدانید است و شاید بتوان گفت به معنای "به باور برسید"، "بفهمید"، و درک کنید" است. در این صورت معنای آیه این است که باور کنید و بفهمید که خداوند بین انسان و قلب او و انسان و خود او حائل است.

اگر این باور ایجاد شود حتی لحظه‌ای انسان، خود را بی خدا و دور از او نمی‌بیند.

ارتباط بخش اول و آخر آیه: در ابتدای این آیه شریفه چنین می‌خوانیم: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم» ای ایمان آورندگان آنگاه که خدا و رسولش شما را فرا می‌خوانند، اجابت کنید زیرا آنها به شما حیات می‌دهند. و در قسمت پایانی و بعدی آن آمده است که «واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه» حال، این دو قسمت آیه چه پیوند و ارتباطی با یکدیگر دارند. مفسران می‌نویسند که "حائل بودن خداوند بین آدمی و قلب او تمامی عذرهارا در نپذیرفتن دعوت او و رسولش از اعتبار می‌اندازد زیرا دعوت او، دعوت به چیزی است که آدمی رازنده می‌کند و آن توحید است که حقیقت و مغز دعوت او است و از آنجا که خداوند از هر چیزی به انسان نزدیک تر است حتی از قلب او و از طرفی قلب، اولین چیزی است که انسان آن را به وجدان خود درک نموده و می‌شناسد، پس انسان خداوند متعال را از قلب خود که وسیله و ادراک و سبب اصلی علم و معرفت اوست بهتر و زودتر می‌شناسد. (۳۲) آیه «واعلموا ان الله یحول....» نزدیک بودن خداوند را با واژه "یحول" که فعل است و معنای اسم فاعل و بلکه صفت مشبّهه یعنی "حائل" را می‌دهد می‌رساند و این بسیار متفاوت است با آنچه در سوره بقره بود و اولین مرحله نزدیک بودن خدا به بنده اش که می‌فرمود: «فانّی قریب» به عبارت دیگر در آیه سوره بقره از "قریب" استفاده شده است و در سوره انفال از "یحول" یکی اسم و دلالت بر دوام و ثبوت را می‌رساند باز می‌گردد و این دومی بسیار مهمتر از مرحله اول است. آیت الله جوادی آملی در مورد "یحول" و "حیلولة" می‌فرماید:

«یحول یعنی او حائل دائم است. به عبارتی دو کار انجام می‌دهد؛ هم نمی‌گذارد بیگانه در وجود انسان راه یابد تا دوست از آن بیرون رود و هم نمی‌گذارد بیگانه نفوذ کند تا جا برای دوست تنگ شود. این حائل مثل پرده یا دیوار نیست که به شخص کاری ندارد و فقط فاصله بین او و چیز دیگر ایجاد می‌کند. مرگ و زندگی انسان به دست اوست. او، دل رازیر و رو می‌کند». (۳۳) چنان که در سوره انعام آمده است که: «وقلب افقدتهم وابصارهم کمالهم یومنونوا به اول مره و نذرهم فی طغیانهم یعمهون» (۳۴) ما دلها و چشم های آنها را واژگونه می‌سازیم همان گونه که در آغاز به آن ایمان نیاوردند و آنان را در حال طغیان و سرکشی به خود و می‌گذاریم تا سرگردان شوند.

اگر خداوند بین انسان و قلب او و بین انسان و دیگر جوارح او حائل است، پس دگرگون ساختن قلب‌ها و دیده‌ها به دست اوست و می‌تواند او را به زمانی بازگرداند که ایمان نیاورده بود و البته این کیفر رفتارهای خوداوست که پنجره‌های توفیق را می‌بندد و از پرتو خورشید هدایت بهره نمی‌گیرد. گفتیم و شنیدیم که خداوند نزدیک بودن خود به بندگان را در چهار مرحله بیان می‌کند که هر مرحله نسبت به نوع پیشین، بالاتر و با عظمت‌تر است و درک و دریافت این میزان نزدیکی به تناسب ظرفیت بندگان است و خداوند با بندگان خود چنین سخن می‌گوید:

اول، من نزدیک هستم، مرا بخوان تا تو را اجابت کنم.

دوم، من نزدیک تر از نزدیکان انسان به او هستم و از انسان‌های دیگر به او نزدیک‌ترم.

سوم، من از رگ گردن (یا قلب) به هر انسان نزدیک‌ترم.

چهارم، باور کنید که من بین قلب انسان و او حایل هستم؛ بین او و وجدانش و بین او و خودش.

پس او دور نیست، نزدیک است، نزدیک تر از آن که به فکر من و تو آید و این باور که او نزدیک است آرامش بخش دل‌ها است. از این رو می‌فرماید: «الابدکر الله تطمئن القلوب» (۳۵)، بدانید که آرام‌گیر دل‌ها با نام و یاد خدای.

وقتی او را یاد کنیم، ما نیز به او نزدیک خواهیم شد و این عدم فاصله همان پیوند است، پیوند فرع به اصل و شاخه به ریشه و ثمره این پیوند آرامش و اطمینان است.

* و اینک من کجایم؟

اکنون که دانستیم او دور نیست و نزدیک است، حق داریم پرسیم که "ما کجاییم؟ فاصله ما با او که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است چقدر و تا کجاست؟ پاسخ این پرسش در ضمیر ماست و هر کس با دقت در خویش می‌تواند آن را بیابد. انسان در این نظام هستی دو حرکت بیشتر ندارد؛ یا با نردبان

شناخت و ارادت به درجات راه درکات را طی کرده و به دید در حال صعود هستیم یا اندازه‌گیری شود. مفسران ولایت الهی قرار گرفت به سپس محبوب خدای خداوند، زبان، چشم و انسانی به وسیله خدا این سخن ترجمان همان خطاب به بندگان مومنان. خداوند در

بالا می‌رود و یا با جهل و عداوت قعر چاه سقوط می‌کند. پس باید سقوط و نزول تا فاصله‌ها می‌گویند: "اگر انسان در مسیر جایی می‌رسد که ابتدا محب و سبحان می‌شود و آن گاه گوش او می‌شود و چنین می‌شنود، می‌گوید و....."

حدیث قدسی است که خداست و روشنگر راه حدیث قدسی می‌فرماید:



«وَأَنَّهُ لَيَتَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّىٰ أَحْبَبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ...» (۳۶۸) و همانا انسان به وسیله انجام مستحبات به من نزدیک می شود تا اینکه دوستش می دارم و وقتی دوستش داشتم من گوشش می شوم که با آن می شنود و چشمش می شوم که با آن می بیند و زبانش می شوم که با آن حرف می زند و... بنابراین راه نزدیک شدن به او انجام مستحبات است، چراکه در آن اجباری نیست و بندگان خدا تنها به خاطر دوستی خدا نوافل را انجام می دهند. ریشه واژه استحباب هم همان حب است و معنای لغوی آن طلب محبت و عشق. اکنون اگر می خواهی فاصله ها را کم کنی و محبوب خدا باشی - که درجه ای بالاتر از محبت خدا بودن است - پس در انجام مستحبات کوشا باش و مدال تقرب و محبوب خدا بودن را به گردن آویز که چه زیبا مدالی است! اینجا است که می بینی فاصله ای بین تو و خدا نیست و او نزدیک تر از تو است به خود تو و تو هم در سایه نوافل به او نزدیک می شوی و در آغوش پر مهر خدای رحیم و کریم و حلیم قرار می گیری. (۳۷)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

پی نوشت ها:

- ۱- بقره / ۱۸۶
- ۲- المیزان فی تفسیر القرآن / ج ۱/ ۲ ص ۳۹
- ۳- ابراهیم / ۲۴
- ۴- المیزان / ج ۲ / ص ۴۳
- ۵- فرازی از دعای جوشن کبیر
- ۶- بحار الانوار، علامه مجلسی / ج ۲۵ / ص ۲۰۴
- ۷- کتاب الصافی فی تفسیر القرآن ، فیض کاشانی / ج ۱ / ص ۱۶۸
- ۸- تفسیر قرآن، سید عبدالله شبر / ص ۲۸
- ۹- اعراف / ۷۶
- ۱۰- صف / ۱۲
- ۱۱- بقره / ۲۱۴
- ۱۲- واقعه / ۸۳- ۸۵
- ۱۳- المیزان / ج ۱۹ / ص ۲۸۲
- ۱۴- کتاب الصافی فی تفسیر القرآن / ج ۱ / ص ۶۵۷
- ۱۵- تفسیر نمونه / ج ۲۳ / ص ۲۷۵
- ۱۶- فصلت / ۵۴
- ۱۷- بقره / ۱۹
- ۱۸- حدید / ۴
- ۱۹- نحل / ۱۲۸
- ۲۰- توبه / ۴۰
- ۲۱- بقره / ۸۱
- ۲۲- تفسیر تسنیم / ج ۱ / ص ۳۳۵ / آیت الله جوادی آملی
- ۲۳- ق / ۱۶ (در ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، به جای «شاهرگ» از تعبیر «رگ گردن» استفاده شده است.)
- ۲۴- المیزان / ج ۱۸ / ص ۵۴۸
- ۲۵- تفسیر نمونه / ج ۲۲ / ص ۲۴۴
- ۲۶- همان / ص ۲۴۵
- ۲۷- انفال / ۲۴
- ۲۸- تفسیر نمونه / ج ۷ / ص ۱۲۹
- ۲۹- المیزان / ج ۹ / ص ۷۰
- ۳۰- رک: تفسیر نمونه / ج ۷ / ص ۱۲۹
- ۳۱- کتاب الصافی / ج ۱ / ص ۶۵۵ (به نقل از تفسیر قمی: المیزان / ج ۹ / ص ۹۴)
- ۳۲- المیزان / ج ۹ / ص ۷۱
- ۳۳- المیزان / ج ۹ / ص ۷۲
- ۳۴- انبیاس از درس تفسیر آیت الله جوادی آملی مسجد اعظم / ۱۳۷۹/۲/۲۸
- ۳۵- انعام / ۱۱۰
- ۳۶- رعد / ۲۸
- ۳۷- تفسیر تسنیم / ج ۱ / ص ۲۹۰